

تصویری از شهر بی‌تصویرگر

تصویرگری کتاب‌های کودک و نوجوان از نگاه سه تصویرگر

گفت‌وگو از: عباس ترُبِن

نیست و نمی‌خواهند اتفاقی در این حوزه بیفتد، چرا باید اصرار کنیم؟ مدام به من زنگ می‌زنند که: چرا کمتر تصویرگری می‌کنید؟ خوب سؤال من این است که در این فضا و با این حس و حال، چرا باید بیشتر تصویرگری کنم؟

رحیمی‌زاده: ولی تا حالا کسی از من نپرسیده: چرا تصویرگری نمی‌کنید؟ سؤال منطقی این است که چرا تصویرگری می‌کنید؟ حدادی: من هم حس می‌کنم از عید امسال همه بچه‌ها کم‌کار شده‌اند؛ یا دارند تدریس می‌کنند یا نقاشی می‌کنند یا اصلاً هیچ کاری نمی‌کنند.

شفیعی: در کشورهایی که وضع نشرشان خوب است، تصویرگران زندگی ساده‌ای دارند. خوب، من فکر می‌کنم آن نوع زندگی، دیگر حداقل وضعیتی است که یک تصویرگر باید داشته باشد. خبرنگاران می‌پرسند: وضع تصویرگری در چه حالی است؟ جواب من این است: افتضاح! برای این که وضع نشر افتضاح است. آن قدر بد که من دلم نمی‌آید بابت کار از ناشر یک میلیون تومان بخواهم.

حدادی: ولی من دلم می‌آید! رحیمی‌زاده: خیلی هم وضع ناشرها بد نیست؛ بس که عُمر می‌زنند، ما این طور فکر می‌کنیم. شرایط حاکم بر وضع نشر با توجه به نبود کپی رایت و چاپ کتاب‌های ترجمه باعث می‌شود ناشر فروش خود را داشته باشد. در حالی که همین امر - که به نفع ناشر است - به ضرر تصویرگر تمام می‌شود.

شفیعی: درست است. یک میلیون تومان که برای کار یک کتاب مبلغی نیست، ولی من باز نمی‌توانم راحت همین رقم را به ناشر بگویم. برای این که می‌دانم سودش بر نمی‌گردد و ناشر از پس تأمین هزینه‌ها بر نمی‌آید.

● ترُبِن: پس این طور که من فهمیدم، دلیل کم‌کار بودن شما در این سال‌ها، شرایط نامناسب حقوق مادی است، درست است؟

شفیعی: نه، قبل از آن، بحث حقوق معنوی است. مگر ما برای راه‌اندازی و کار در انجمن تصویرگران کودک و نوجوان پول خواستیم؟ اصلاً مگر آدم از راه انداختن چنین انجمنی پولدار می‌شود؟ این همه هم انرژی گذاشتیم و هی گفتند نباید اتحادیه بشود و یک وقت صنفی نشود و از این حرف‌ها. و بالاخره هم به جایی نرسید و فایده‌ای نداشت.

● ولی برداشت من این است که صحبت‌های شما بیشتر مربوط به حقوق مادی بود، نه حقوق معنوی! شفیعی: ببینید، آخر حقوق معنوی توضیح دادنی نیست. مثلاً

از روز اول باید می‌دانستم که این گفت‌وگو قرار است سر از سرزمینی غریب در بیاورد. از آن همه تماس تلفنی ناموفق با کریم نصر (که دفعه قبل با یک زنگ پیدایش کرده بودم و با حوصله جوابم را داده بود) و تلفنی که انگار در خوابی عمیق فرو رفته بود تا زنگ هیچ حادثه‌ای بیدارش نکند. از همان روز اول باید می‌دانستم قرار است این طور بشود. از صدای شوخ محمدعلی بنی اسدی که می‌گفت حاضر است در میدان فردوسی کلاغ برود، ولی از حضور در این جلسه معاف شود. شستم باید آنجا خبردار می‌شد که هماهنگی بین تصویرگران طول کشید و طول کشید تا جلسه خورد به جشنواره مطبوعات و همه چیز عقب افتاد.

باید می‌دانستم همان وقتی که فرشید شفییی گفت: «اگر کسی جز شما زنگ می‌زد، می‌گفتم نمی‌آیم!» و هدا حدادی به شوخی درآمد که «تصویرگری را ولش کنید. بیایید درباره چیزهای خوب صحبت کنیم!» باید می‌فهمیدم وقتی که درست صبح جلسه، عطبه مرکزی مریض شد و پیغام فرستاد که نمی‌آید.

با این حال در یک صبح پاییزی و توأمان آفتابی، فرشید شفییی، پژمان رحیمی‌زاده و هدا حدادی، سه چهره آشنای تصویرگری کودک و نوجوان به قولشان عمل کردند و رأس ساعت در دفتر مجله حاضر بودند تا درباره وضعیت تصویرگری کودک و نوجوان صحبت کنند.

باید اعتراف کنم که از جلسه و بحث‌های آن، تصویری متفاوت از آنچه در عمل شکل گرفت، در ذهن داشتم. بخش زیادی از گفت‌وگو به گله از فضای نامناسب، نارسایی‌های موجود و ظلم‌هایی که در حق تصویرگران کودک و نوجوان رفته اختصاص پیدا کرد. اولش از این بحث‌های نامنتظر اوقاتم تلخ بود، ولی بعد با خودم فکر کردم اگر سه تن از تصویرگران معتبر و فعال، مهم‌ترین دغدغه‌های حرفه‌ای‌شان را در چنین مسائلی یافته‌اند، نوشتن و انتشارشان چه اشکالی دارد؟

جلسه شروع شد و در کمال ناباوری قبل از این که سؤالی کرده باشم، جواب‌ها باریدن گرفتند و این نشانه‌ای بود برای دانستن این که این گفت‌وگو چهار نفره، یک گفت‌وگو معمولی نخواهد بود!

شفیعی: شما ما را برای بحث درباره تصویرگری کتاب‌های کودک و نوجوان دور هم جمع کرده‌اید. اما من می‌خواهم در همین ابتدا بیرسم اصلاً چه اصراری به برگزاری جلسه و بحث درباره رشد تصویرگری کودک و نوجوان و چاپ آن در مجله است؟ وقتی شرایط کار فراهم

همین بینال تصویرگری تهران که قبلاً به بهترین شکل به صورت بین‌المللی برگزار می‌شد و حالا بعد از شش سال وقفه - که هر سال بودجه‌اش سر از نمایشگاه‌های دیگر مثل نمایشگاه قرآن در آورد - بنا بود امسال دوباره برگزار شود. پارسال انجمن تصویرگران کودک و نوجوان را برای برگزاری این بینال خبر کردند. ولی پیشنهادها و حرف‌هایشان خیلی عجیب و غریب و توهین‌آمیز بود. خلاصه حرفشان این بود که بینال مال ماست و شما چه باشید و چه نباشید ما کارمان را می‌کنیم؛ پس ما داریم لطف می‌کنیم که شما را هم در آن شریک می‌کنیم.

● آقای رحیمی زاده! نگاه شما هم به اوضاع و احوال تصویرگری کودک و نوجوان و تصویرگران همین‌قدر ناامیدکننده است؟

رحیمی زاده: بله، ولی من تکرار می‌کنم که وضع ناشران بد نیست. ناشران در زمینه‌های متفاوت کتاب چاپ می‌کنند و فروش خود را دارند. آمار کتاب‌های ترجمه که بابت آن حق تألیف و هزینه‌ای بابت تصویرگری پرداخت نمی‌شود، نشانگر سوددهی آن است. با توجه به این راهکار و سایر امکاناتی که به طرق دیگر در اختیار ناشران قرار می‌گیرد، شرایط معمول برای ادامه کار آن‌ها فراهم می‌آید؛ در حالی که تصویرگر به هیچ‌کدام از حقوق حق‌خود نمی‌رسد. البته شاید ناشران نوپا که تازه کارشان را شروع کرده‌اند، این‌طور نباشند. ولی ناشرانی که حداقل ده سال سابقه کار دارند، وضعیتشان خوب است و درآمد خیلی خوبی هم دارند. به نظرم ما تصویرگران اول باید غصه خودمان را بخوریم.

شفیعی: من هم غصه خودمان را می‌خورم. البته غصه‌ای هم ندارد. من می‌گویم شرایط، شرایط کار نیست. مثلاً خود من با نشر ویدا پروژه‌ای را به اسم «قصه‌اشب» در قالب کتاب کار کردم. کلی هزینه شد و آن موقع که کسی کتاب دو سه هزار تومانی در نمی‌آورد، این کار را به انجام رساندیم. حالا تازه این کتاب توانسته به چاپ سوم برسد. ولی سه چاپ از یک کتاب، یعنی که هزار تومان هزار تومان سرمایه میلیونی برگردد و بعدش هم باید دوباره آن را بزنی به تولید. یعنی پولی که برگشته، باز در خودش می‌چرخد. چون شرایط طوری است که اگر بایستی، کارت تمام است. تولید باید مداوم باشد و در حال حاضر، امکان تولید مداوم وجود ندارد.

● من فکر می‌کنم این مسئله طبیعی است و تنها منحصر به ناشران نمی‌شود. هر شغلی را که نگاه کنید، همین وضعیت را دارد.

رحیمی زاده: درست است. هنرمند نقاشی هم که دو سال نمایشگاه نگذارد، فراموش می‌شود و خواب پول برای کسی که بسازد بفروش است هم وجود دارد. اما ما در مورد سود میلیونی صحبت می‌کنیم یا درآمد ناچیز تصویرگری؟ در زمانی که شرایط اقتصادی مناسب نباشد و درآمدها با هزینه‌های کلان ناشی از تورم هماهنگ نباشد، اولین چیزی که مردم از سبد خرید خود حذف می‌کنند، تولیدات فرهنگی است.

شفیعی: برای کار کردن باید حداقل‌هایی هم وجود داشته باشد. کار نشر کودک و نوجوان که سودی ندارد. اگر کتاب‌های مثلاً مذهبی

چاپ کنی که سی هزار تا سی هزار تا فروش برود و چه می‌دانم ارشاد بخرد، ممکن است سود ببری. یا مثلاً اگر از بولونیا کتاب بیاوری و ترجمه و چاپ کنی، می‌توانی به کار ادامه بدهی. ولی اگر قرار باشد پول نویسنده و تصویرگر و... را هم بدهی، هزینه‌ها بالا می‌رود و به صرفه نیست. همین می‌شود که نشری مثل شبابویز که کار ترجمه نمی‌کند و به تصویرگری اهمیت می‌دهد، الآن این قدر آمار انتشارش اُفت کرده.

● البته توجه داشته باشید که بعضی از ناشران در بخش تألیف، قرارداد خاص و ابداعی خودشان را دارند که چندان منصفانه نیست.

شفیعی: قراردادهای تصویرگری‌شان هم البته وضع بهتری ندارد.

● حرف من این است که اگر ناشری ادامه کار می‌دهد، ممکن است به لطف رفتار ناعادلانه در بخش‌های دیگر باشد.

شفیعی: نه، من می‌گویم اصلاً ادامه دانی در کار نیست! مثلاً شبابویز قبلاً هر سال پنجاه - شصت تا کتاب چاپ می‌کرد، الآن این آمار، ده تا هم نیست.

● به هر حال این رکود و وضعیت نابسامان، گریبان همه را گرفته و منحصر به تصویرگری نیست، مگر این که شما بگویید ظلم مضاعفی به تصویرگران شده است!

حدادی: در بعضی جاها این اتفاق افتاده. مثلاً انتشاراتی مثل سروش که دولتی است و بودجه خودش را دارد و وابسته به مسائلی مثل چرخه مالی و برگشت سرمایه نیست، اخیراً تصمیم گرفته که از تصویرگران حرفه‌ای در چاپ کتاب استفاده نکند. برای همین می‌رود به سراغ تصویرگران دانشجوی و با فریمی بیست سی هزار تومان کتاب‌هایی درمی‌آورد که از نظر کیفیت تصویرگری بسیار بد است! یعنی تصویرگران را به همین راحتی کنار می‌گذارند و این اتفاق به این شکل تأسف بار در هیچ صنف دیگری نمی‌افتد! مثلاً کسی نمی‌گوید فلان مهندس یا استادکار را بگذاریم کنار. چرا؟ چون آن وقت چیزی به خطر می‌افتد.

رحیمی زاده: ببینید، در سال‌های اخیر طبق اعلام رسمی، به طور متوسط سالانه ۱۵ درصد تورم داشته‌ایم. در سال ۱۳۷۷ بابت هر فریم تصویرسازی پنجاه هزار تومان به تصویرگر پرداخت می‌شد؛ حالا این مبلغ در بهترین شرایط صد و بیست هزار تومان شده که حقوق چاپ اثر را برای مادام‌العمر از آن ناشر می‌کند. از همین جا مشخص می‌شود که شرایط اقتصادی یک تصویرگر تا چه اندازه متزلزل است.

● خُب این همین وضع شامل حال نویسنده‌ها هم شده. حدادی: نه، وضع نویسنده‌ها بهتر است. مثلاً یک ناشر معروف که ادعای کار فرهنگی هم دارد، می‌خواست اثری از محمدرضا شمس را چاپ کند. با من و مرجان وفائیان برای تصویرگری کتاب صحبت کرد و در مورد حق‌الزحمه از ما پرسید. ما هم پیشنهادمان را گفتیم و آن‌ها رفتند سراغ یک تصویرگر تازه از راه رسیده. بعد آقای شمس از من گله کرد که چرا قیمت پایین‌تری پیشنهاد ندادی تا کتاب تصویرسازی حرفه‌ای داشته باشد!

● به نظر من موارد خاص را باید کنار گذاشت. نمی‌توان از این



هدیا حدادی

کنند، مگر کجاست؟ جایی است مثل کلاردشت خودمان که سبب نفر ساکن دارد. حُب این که حالا این قدر اعتبار پیدا کرده، مرهون حمایت شهرداری است. امروز تصویرگری تنها برای من یک عشق یا بهتر بگویم «مرض» است که ولش نمی‌کنم و اگر گاهی به سراغ تصویرگری می‌روم، به این خاطر است.

رحیمی زاده: ولی بالاخره یک جایی آدم می‌برد و می‌چسبد به زندگی! این طور می‌شود که سطح تصویرگری پایین می‌آید و اُفت کیفی پیدا می‌کند. الآن این اتفاق در بازار کتاب افتاده، به خصوص که ناشران بیشتر تمایل دارند بروند سراغ دانشجویان تا تصویرگران حرفه‌ای.

شفیعی: الآن همدوره‌های من که پزشکی خوانده‌اند، فوق تخصص کودک دارند، به اضافه چند سال تجربه کار. اگر بیماری پیششان برود، می‌گویند این بچه فلان مشکل را دارد و مثلاً باید عمل بشود. آن مریض هم اطاعت می‌کند و حق ویزیت را می‌پردازد. ولی در تصویرسازی کودک و نوجوان که حالا نمی‌گویم فوق تخصص، ولی تخصص من است، اگر من بگویم این کتاب فلان مسئله را دارد و بعد هم این قدر هزینه‌اش می‌شود، حتماً تعجب خواهند کرد!

رحیمی زاده: مشاوره در مورد چگونگی انجام کار طبق تعرفه انجمن هزینه‌ای دارد که ناشران همیشه با «نه! این دیگه چیه؟ تو رو خدا هوای ما رو داشته باش و...» از پرداختش شانه خالی می‌کنند.

● به نظر می‌رسد که تعداد تصویرگران و تنوع نگاه در این حوزه نسبت به یک دهه قبل بیشتر شده. با توجه به رویدادهایی مثل جایزه‌های جهانی، چاپ کتاب در خارج از کشور و... می‌توانیم نتیجه بگیریم که تصویرگری کودک و نوجوان ایران نسبت به دهه‌های گذشته رشد کیفی داشته است؟
رحیمی زاده: نه، این رشد کمی بوده. طبیعی است که وقتی کمیّت بالا برود، کتاب‌های خوب هم بیشتر می‌شود. ولی این لزوماً به معنای رشد کیفی نیست. ضمن این که باید به این نکته هم توجه داشت که ازدیاد کتاب‌های بد و متوسط، مانع از دیده شدن کتاب‌های خوب نیز می‌شود.

شفیعی: به نظر من در حوزه کتاب باید دید آن کتاب، اصلاً دیده شده یا نه؟ متأسفانه در حال حاضر شرایط پخش و ارائه خوبی وجود

اتفاق نتیجه گرفت که به طور معمول حقوق نویسندگان به طور کامل رعایت می‌شود و حقوق تصویرگران، نه!

رحیمی زاده: این طور نیست! نویسنده از هر چاپ کتاب درصدی بابت حق التالیف می‌گیرد، در حالی که کار ما خرید قطعی می‌شود و خیلی از ناشران اصرار دارند که اصل کار را هم داشته باشند.

حدادی: یا مثلاً در مراسم انتخاب کتاب سال، صد سکه به نویسندگان جایزه می‌دهند که کتابش بیشتر به خاطر تصویرسازی‌اش دیده شده و آن وقت حتی اسم تصویرگر را هم در بروشور مراسم نمی‌نویسند. در واقع اسمش کتاب سال است، ولی فقط به نویسنده کتاب جایزه می‌دهند.

شفیعی: عنوان درست ترش نویسنده سال است، نه کتاب سال!
رحیمی زاده: در حالی که به نظر من تصویرگر به اندازه مؤلف در موفقیت یک کتاب نقش دارد. آن وقت جایی مثل کانون پرورش فکری، جشنواره کتاب‌های برگزیده برگزار می‌کند و در رشته‌های متفاوت به طور جداگانه به شعر کودک، شعر نوجوان، داستان کودک، داستان نوجوان، داستان مذهبی و... جایزه می‌دهد؛ اما در زمینه تصویرسازی این اتفاق نمی‌افتد و جوایز آن نیز برابر نیست.

شفیعی: در مورد همین کتابی که از آن صحبت شد، من اطلاع دارم که عمده امتیازش به خاطر گرافیکش بوده است. اگر تصویرگری و گرافیک در کتاب تأثیر ندارد، چرا ناشران متن خالی را روی کاغذ پرینت نمی‌گیرند؟ عمده این بی‌عدالتی‌ها ناشی از ضعف صنف تصویرگران است.

● این وضعیت فقط محدود به کشور ماست یا در کشورهای دیگر هم همین ماجراست؟

شفیعی: آن طور که من می‌دانم، در کشورهای دیگر هم ناشران دو دسته‌اند: فرهنگی و بازاری. ناشری که فرهنگی است، معمولاً تیراژ پایین تری دارد. مثلاً من با یک ناشر فرانسوی کار کردم که تیراژش دو هزار نسخه است، ولی قراردادش با تصویرگر به صورت درصدی از پشت جلد بسته می‌شود.

● و دریافتی شما تفاوت فاحشی با پیشنهادهاى ناشران داخلی داشت؟

شفیعی: بابت یک چاپ، نه! ولی اگر به چاپ‌های بعد برسد، باز هم درصدی از پشت جلد به من تعلق می‌گیرد.

● و این «اگر» در عمل چه قدر امکان وقوع دارد؟

شفیعی: نمی‌دانم. به هر حال من پیش‌تر هم اشاره کردم که تصویرگران در هیچ جای دنیا قشر پولداری نیستند. مثلاً خانمی از آلمان آمده بود و می‌گفت کتابم خیلی پرفروش شده و الآن به چاپ چهارم رسیده. تیراژ هر چاپش هم پنج هزار تا بیشتر نبوده. چنین تعداد و تیراژی به نظرش پرفروش آمده، آن هم در آلمان که می‌گویند مهد کتاب کودک است! صحبت من این است که باید مثل کشورهای دیگر حمایت‌ها و نمایشگاه‌ها و جریاناتی به وجود بیاید و در نتیجه‌اش انرژی‌هایی ساطع بشود که متأسفانه این طور نمی‌شود.

● و این کارها معمولاً از طرف دولت صورت می‌گیرد؟

شفیعی: بله، خیلی‌ها ایش دولتی است. مثلاً همین «سارمده» که الآن جزو نمایشگاه‌های معتبر شده و همه دوست دارند در آن شرکت

ندارد و کتاب محک نمی‌خورد. تأثیر کتاب روی مخاطب خیلی مهم است. مگر این که مخاطب را از اساس نادیده بگیریم و کتاب‌ها را بگذاریم در نمایشگاه و بینیم کدام کتاب خوب است و کدام بد؛ که این کار در حوزه کتاب کار بیهوده‌ای است.

● پس با این حساب جشنواره‌های خارجی و جوایزی که تصویرگران گرفته‌اند، به خودی خود اعتباری محسوب نمی‌شوند، نه؟

شفیعی: نه، چه اعتباری دارند؟ ارزششان فقط در حد ارزش هنری تصویر است. اما آیا همه ماجرا فقط همین است؟ مهم محک خوردن کل کتاب است که صورت نمی‌گیرد.

رحیمی‌زاده: شما فکر می‌کنید سینمای ما چرا این قدر از جشنواره‌های خارجی جایزه می‌گیرد؟ فیلم‌هایی که جایزه‌های جهانی می‌برند واقعاً در داخل مخاطب دارند؟

شفیعی: به نظرم ما جشنواره‌ها را گول می‌زنیم و آن‌ها فکر می‌کنند که ما آرتیست‌های بزرگی هستیم و فضای کار در کشورمان فضای خوبی است.

حدادی: در کشور ما هر چند سال یک‌بار، یک چیز مُد می‌شود و تصویرگری هم در سال‌های اخیر مُد شده است. دانشجویها می‌روند تصویرگری می‌خوانند. چون از نظر جوایز بین‌المللی و اتفاقاتی که افتاد، خیلی در بوق و کرنا شد و هنر تبدیل به مُد شد. نتیجه‌اش البته این است که امروز در تصویرگری کودک و نوجوان شاهد نمونه‌ها و تکنیک‌های بیشتری هستیم که بخش اعظمش البته شخصی است. تصویرگران ما درگیر متن نمی‌شوند؛ یا به این دلیل که متن‌ها ضعیف‌اند، یا برای آن که از ادبیات شناختی ندارند. اولین چیزی که تصویرگر باید بر آن احاطه داشته باشد، متنی است که رویش کار می‌کند. الآن بیشتر تصویرگران متن را می‌خوانند و چند اِلمان مثل درخت و آدم و... را از آن می‌گیرند و می‌چینند کنار هم و با روایت شخصی شان تصویری خلق می‌کنند که خیلی با متن فاصله دارد. این فاصله با متن، فاصله با مخاطب را هم ایجاد می‌کند. یعنی مخاطب عدم تطبیق فضا را می‌بیند و درک می‌کند؛ مثل این که فضای شاد و شنگول را با یک فضای تلخ روشن‌فکرانه به تصویر بکشیم!

● خود شما وقتی می‌خواهید کتابی را تصویرسازی کنید چه طور با آن ارتباط می‌گیرید و نسبت تان با متن چیست؟

حدادی: راهی که من دارم، رجوع به خودم در کودکی است. نگاه می‌کنم بینم هدا حدادی پنج ساله از این کار لذت می‌برد یا نه؟

● و رسیدن به این لذت، تابع چه عواملی است؟

حدادی: تصویرگر باید بداند کارش چیست و این که قرار است در بخشی از تولید یک کتاب نقش داشته باشد. تصویرگر قرار نیست هنرمند یا مؤلف صرف باشد. باید جایگاهش را بداند. من یک تصویرگر و کارم برای خلق اثر وابسته به عناصر دیگر است. تصویرگر باید این را به خودش تفهیم کند. اما در شرایط فعلی می‌بینیم که نویسنده کار خودش را می‌کند و تصویرگر هم کار خودش را و ارتباط بین این دو قطع است. اگر هم ارتباطی باشد، نظرهای غیرتخصصی روی کار هم می‌دهند، چون شناختی از کار دیگری ندارند. نویسنده می‌گوید: لپ‌های دختر قصه را صورتی کن و

تصویرگر هم می‌گوید من می‌خواهم لپ‌ها آبی باشد. به همین شکل با هم درگیری‌های غیرمنطقی پیدا می‌کنند و ناشر هم یک طرف قضیه است که عمدتاً شناختی حرفه‌ای از کار ندارد و نمی‌تواند حلقه پیوند مناسبی بین نویسنده و تصویرگر باشد.

شفیعی: وقتی به برلین سفر کرده بودم، به دیدن نمایشگاه آثار هنرمندی به نام ال بروخ رفتم. این شخص، هنرمند تجسمی مهمی به نظر نیامد، ولی در حوزه تصویرگری کتاب کارش شاهکار بود. در یکی از کتاب‌هایی که او تصویرسازی کرده، بچه‌ای به پدرش می‌گوید که می‌خواهم بروم بیرون را ببینم. پدرش به او می‌گوید: الآن شب است و بیرون، خبری نیست. در داستان از زبان پدر می‌خوانیم که مثلاً عمه خوابیده، ولی در تصویر پلی را می‌بینیم که در شب، شکل خاصی پیدا کرده. در واقع نویسنده تصویرگر فضای ذهنی بچه بوده و متن و تصویر به شکلی که ما می‌شناسیم، کنار هم قرار نگرفته‌اند. خُب اگر قرار بود همین صحنه داستان را یک تصویرگر ایرانی تصویرسازی کند، احتمالاً تصویر خیلی قشنگی می‌کشید از عمه‌ای که در خواب است و احتمالاً بعداً با همین تصویر فلان جایزه جهانی را هم می‌برد!

● خب، همین تصویر ال بروخ را اگر کسی مثل هدا حدادی ببیند، این طور برداشت نخواهد کرد که تصویرگر سعی در به رُخ کشیدن وجوه آرتیستیک هنرش داشته است؟

شفیعی: آرتیست در حیطه تصویرگری با آرتیست در حوزه نقاشی تفاوت دارد. مثلاً پژمان رحیمی‌زاده خیلی نقاش مسلک است و تصویرسازی را خیلی به نقاشی نزدیک می‌کند، ولی لزوماً به این معنی نیست که تصویرسازی مناسبی برای کتاب باشد. یا مثلاً کارهای خود من هم ممکن است این مسائل را به خصوص در سال‌های پیش‌تر داشته باشند.

رحیمی‌زاده: البته نمی‌دانم چه طور به چنین نتیجه‌ای رسیدی، ولی ادامه بده.

حدادی: البته منظور من عدم تطبیق متن و تصویر بود. مثلاً خود من داستانی داشتم که در سروش چاپ شد و تصویرگری آن را تصویرسازی کرد. شخصیت داستان یک دختر بود و او آن را یک پسر کشیده بود. یعنی به نظر می‌رسد که اصلاً داستان مرا نخوانده بود! و یکی دیگر از معانی صحبت من، شناخت نوع ادبی متن از طرف تصویرگر است. مثلاً یک متن حماسی را می‌دهند به یک تصویرگر، او چهار تا لکه رنگ می‌گذارد روی صفحه و چند تا چشم رویش می‌کشد. بدون توجه به این که متنی که به او داده‌اند حماسی است و تصویر با آن هماهنگی لازم را ندارد.

● با توجه به این که تخصص نویسنده، نوشتن است و تخصص تصویرگر، تصویرکردن، آیا از اساس این امکان وجود دارد که نویسنده و تصویرگر بر کار هم شناخت و تسلط پیدا کنند؟

شفیعی: من شناخت خودم را از ادبیات و به طور خاص یک متن، شناسایی اِلمان‌های تصویری معنی می‌کنم.

● و شناخت نویسنده از تصویر در چه چیزهایی تعریف می‌شود؟

شفیعی: باید یک چیزهایی باشد که من دقیقاً نمی‌توانم درباره‌شان توضیح بدهم. فقط درباره خودم می‌توانم بگویم که وقتی



متنی را می‌خوانم، می‌دانم که مثلاً روایتش مشکل دارد. آخرین کتاب نادر ابراهیمی را من تصویرگری کردم و آن موقع دربارهٔ متن دو نظر اصلاحی داشتم که به او گفتم و اتفاقاً او هر دوی آن‌ها را اعمال کرد. رحیمی زاده: مواردی از این دست زیاد است. داستانی را برای تصویرسازی به من سفارش داده بودند و در صحنه‌ای از آن، اسب آبی می‌آمد و از یک حشره سؤالی می‌کرد. با توجه به نقش فرعی اسب آبی، به نویسنده پیشنهاد دادم به جای اسب آبی، حیوان دیگری بگذارد تا من بتوانم در تصویر کردن فضا بهتر عمل کنم. می‌دانید جوابش چه بود؟ گفت: «نه، این کاملاً حسی است و من نمی‌خواهم عوضش کنم!» یعنی هیچ توضیحی نداد که حتی مرا قانع کند. بنابراین وقتی تعامل نویسنده و تصویرگر به چنین نتایجی می‌انجامد، شخصاً ترجیح می‌دهم که ارتباطی با نویسنده نداشته باشم.

حدادی: خیلی از نویسنده‌ها که اصلاً بهشان برمی‌خورد. کتابی بود که قرار بود در دوازده صفحه منتشر بشود. متن سی صفحه بود و قرار بود تصویر هم داشته باشد. وقتی من از نویسنده خواستم که توضیحات اضافی را خلاصه کند، جواب داد: «اصلاً تو چه حقی داری که روی کار من نظر بدهی؟»

رحیمی زاده: البته در این بین مدیر هنری می‌تواند پلی بشود میان نویسنده و تصویرگر. آن وقت دیگر او می‌داند که مثلاً یک متن حماسی را به چه تصویرگری بدهد و یا در مورد مسائل فنی و تخصصی، زبان مشترکی دارند که سریع‌تر به نتیجه مطلوب می‌رسند.

شفیعی: گاهی نویسنده‌ها چیزهایی را توضیح می‌دهند که توصیفشان لزومی ندارد و قرار است در تصویر صورت بگیرد. این توضیحات به جز محدود کردن تصویرگر، نتیجه‌ای ندارد. مثلاً نویسنده در داستانش می‌نویسد: «پسرک وارد شد و لیوان نصفه آب را برداشت». خب، شاید من تصویرگر بخواهم خط آب لیوان را پایین‌تر یا بالاتر از نصف بگذارم. اما می‌بینید که این توضیح جزئی، اجازهٔ این کار را به من نمی‌دهد.

رحیمی زاده: اگر تصویر را از کتاب نوجوان حذف کنید، ممکن است مخاطب خود را پیدا کند و هیچ مشکلی هم پیش نیاید. چون قرار نیست تصویر توضیحی کامل‌کننده برای داستان داشته باشد و بیشتر شاهد پاساژ تصویری هستیم که جذابیت ایجاد می‌کند و قرار نیست متن را کامل کند. ولی در کتاب کودک متن و تصویر باید مکمل هم باشند و با یکدیگر پیش بروند.

● در این نگاه، متن و تصویر وجودی مستقل از هم نخواهند داشت و یکی بدون دیگری کامل نخواهد بود. درست است؟
رحیمی زاده: بله، فکر می‌کنم در کتاب‌های مصور باید این‌گونه باشد؛ به خصوص با توجه به این‌که کودک با تصویر سریع‌تر ارتباط برقرار می‌کند.

● به نظر تان این حساسیت‌ها موجب نمی‌شود که نویسنده هنگام نوشتن دستش بلرزد و همیشه مانعی سر راهش احساس کند؟ در واقع تعاملی که از آن صحبت کردید، دست نویسنده را نخواهد بست؟

حدادی: نویسنده باید متن را راحت بنویسد، ولی باید در آن را باز بگذارد که تصویرگر هم بخواند و بعد نظر او را هم بشنوند و در صورت لزوم، تغییرات لازم را اعمال کند. ولی در وضعیت فعلی شناخت دوطرفه برای چنین تعاملی وجود ندارد.

شفیعی: خود من بارها از برخی ناشران – که ممکن است بعضی‌ها آن‌ها را «بازاری» هم به حساب بیاورند – چیز یاد گرفته‌ام. مثلاً من از انتشارات قدیانی چیزهای زیادی یاد گرفتم. چون می‌بینم این ناشر با مخاطب درگیرتر از من است. رابطهٔ من با این ناشر همیشه خوب بوده و از نظر مالی هم از آن راضی بوده‌ام. نشر پیدایش هم همین‌طور. این‌ها ناشرانی هستند که روی مخاطب کار می‌کنند و بنابراین من نظرشان را می‌شنوم و حرفشان را گوش می‌کنم.

● حتی اگر این حرف، بدون شناخت حرفه‌ای از کار شما باشد؟

شفیعی: نه، حرفشان بی‌راه نیست. حرف هیچ‌کس به نظر من بی‌راه نیست.

● مثلاً اگر ناشر به شما بگوید لپ این شخصیت را صورتی کن تا بچه‌ها خوششان بیاید و کتاب بیشتر فروش برود، این کار را می‌کنید؟

شفیعی: اگر صدمه‌ای به کار نزنند، من لپش را صورتی می‌کنم.

● خب، این دخالت غیر حرفه‌ای در کار تصویرگر نیست؟
شفیعی: نه! مگر نه این‌که اولین مخاطب کار تصویرگر، نویسنده و ناشر است؟ اگر او لپ صورتی را می‌پسندد و اگر این لپ صورتی به کار من لطمه نمی‌زند، چرا این کار را نکنم؟

● و هدا حدادی در این باره چه نظری دارد؟
حدادی: من روی لپ صورتی مسئله داشتم، چون چیزی بین نویسنده و تصویرگر بود. وقتی موضوع مخاطب و فروش مطرح می‌شود، قضیه فرق می‌کند. ناشر بر اساس تجربه‌اش در فروش می‌تواند بگوید که اگر مثلاً فلان تغییر را در کار بدهی، جذاب‌تر می‌شود.

رحیمی زاده: ناشر و نویسنده، مخاطب کتاب نیستند و در ضمن تخصص لازم و کافی را در این زمینه ندارند. طبق یک ذهنیت اشتباه و توقع بی‌جا، سفارش‌دهنده به‌خاطر هزینه‌ای که پرداخت می‌کند

حق اعمال سلیقه را هم برای خود قائل است. پس با خودش فکر می‌کند اگر لُپ گلی لازم است، این من هستیم که تصمیم می‌گیریم. اما این اتفاق در مورد ناشر حرفه‌ای و باتجربه هیچ‌وقت نمی‌افتد.

● دربارهٔ تصویرگری برای کتاب‌های کودک صحبت شد. آیا تصویرگری در کتاب‌های نوجوان نیز نقشی محوری برعهده دارد یا تنها در حد یک عنصر اضافی و پیوست شده است؟

رحیمی‌زاده: تصویرسازی در کتاب‌های نوجوان جذابیت ایجاد می‌کند و متن را خواندنی‌تر می‌کند. البته در ایران باب شده که برای کتاب نوجوان تصویر تک‌رنگ کار کنند. شاید برای این که اگر تصاویر رنگی باشد، قیمت کتاب بالا می‌رود.

حدادی: من فکر می‌کنم که نوجوانان ترجیح می‌دهند تصاویر کتاب‌هایشان سیاه و سفید باشد. در واقع بچه‌ها وقتی که به سن خاصی می‌رسند، دوست دارند کتاب‌هایشان شبیه کتاب‌های بزرگسال‌ها باشد و تصویر نداشته باشد.

رحیمی‌زاده: البته این در سنین بالاتر عمومیت دارد. ولی در دورهٔ راهنمایی هنوز وجود تصویر مناسب، باعث جذب مخاطب و فروش بیشتر می‌شود.

● به نظر می‌رسد نوجوانان میانه خوبی با تصاویر رنگی ندارند و کتاب‌های دارای این تصاویر را بچگانه می‌دانند.

رحیمی‌زاده: با توجه به این که روی جلد خیلی از کتاب‌های بزرگسال هم تصویرسازی می‌شود، کسی چنین احساسی نمی‌کند. شاید نوع طراحی و جنس تصویرسازی چنین ذهنیتی را در نوجوانان ایجاد کند، ولی صرفاً خود تصویرسازی نمی‌تواند دلیل باشد. نبود طراحی و شیوهٔ مناسب تصویرسازی برای این گروه سنی در کتاب‌های نوجوانان باعث این امر شده و خیلی‌ها برای کتاب گروه‌های سنی بالا هم «چشم چشم دو ابرو» می‌کشند.

شفیعی: به نظر من جانداختن این مسائل، وظیفهٔ تصویرگری و تصویرگران نیست. شما به ساختمان‌های دبیرستان‌ها نگاه کنید، بیشتر به کارخانه‌های متروک شبیه‌اند. آن وقت می‌بینید در بیمارستانی در لندن، جلوی هر آسانسور تابلویی نصب کرده‌اند در ابعاد چهار در چهار متر. می‌بینید طبقهٔ پایین پر از فروشگاه و کافه... است و به دیوارها کلی تابلو زده‌اند. بچه‌ها با اسکیت می‌آیند و می‌روند و اصلاً احساس نمی‌کنی در جایی مثل بیمارستان هستی. نوجوانی که در چنین فضایی زندگی و رشد می‌کند، طبیعی است که با تصویرگری راحت‌تر ارتباط بگیرد.

رحیمی‌زاده: همهٔ ما می‌دانیم که بسیاری از ارگان‌های دولتی موظفانند در جهت کمک به هنرمندان آثاری را از آنان خریداری کنند. اما این که این آثار کجا می‌رود و چرا در دفاتر و راهروهای اداره‌ها و سایر اماکن عمومی به نمایش گذاشته نمی‌شود را نمی‌دانم! شما نگاه کنید، بانک ملی اسکان اثری از ترقی‌جاه را به دیوار زده. حُب همین خیلی در تجربهٔ بصری مراجع‌کنندگان تأثیرگذار است و فضای سرد و بی‌روح آن‌جا را خوشایند کرده است. در مورد اقبال پردرآمد جامعه، مثل پزشکان هم این امر صادق است که باید فرهنگ‌سازی شود.

شفیعی: بگذارید خاطره‌ای برایتان تعریف کنم. آقای اکبر عالمی

تعریف می‌کرد که رفته بودم وزارت کشاورزی، دیدم روی میز خانم منشی گل مصنوعی گذاشته‌اند. رفتم جلو و گفتم: خانم، این گل مصنوعیه! گفت: بله. خیلی هم قشنگه. گفتم: متوجه نشدید، این گل مصنوعیه! گفت: بله آقا می‌دونم. می‌بینید که خارجی هم هست! خب ببینید! وزارت کشاورزی، گل مصنوعی گذاشته روی میز اداره‌اش. این خنده‌دار نیست؟ اصلاً هم به فقر و مسائل اقتصادی برنمی‌گردد. مسئله، صرفاً سلیقه است.

حدادی: در کشور خودمان، شهرداری‌ها موظفانند بخشی از بودجه‌شان را به خرید آثار هنری و وارد کردن آن به فضای شهری اختصاص بدهند. برای این کار بخشی هست به اسم معاونت هنری شهرداری که بهتر است اصلاً درباره‌اش حرفی نزنم!

رحیمی‌زاده: می‌دانید، باید اول بررید به متصدیان این امور بگویید این وظیفهٔ شماست، بعد هم به آن‌ها ثابت کنید که باید این کار را بکنند. خب، این کار خیلی سختی است. تازه اگر صبر ایوب و اعصاب پولادی داشتی، در صورت موفقیت، تو را به مسئول دیگری پاس می‌دهند!

● خب، برگردیم به بحث تصویرگری کودک و نوجوان. این طور که من متوجه شدم باید بین تصویرگری برای کودک و نوجوان مرزی وجود داشته باشد. این خط چیست یا کجاست و چه طور باید رعایت شود؟

حدادی: مرزی که از آن حرف می‌زنید، نه مشخص است و نه رعایت می‌شود. ولی هر کس می‌تواند آن را برای خودش تعریف کند. در واقع برای حل این مشکل، هر کس تعریف‌های خاص خودش را دارد و الگوی واحدی وجود ندارد.

● بهتر نیست که تصویرگران حوزهٔ کودک و نوجوان از هم جدا باشند و هر گروه به طور تخصصی برای مخاطب ویژه‌ای کار کند؟

حدادی: چرا، ولی این تقسیم‌بندی انجام نگرفته، چون تعداد سفارش‌ها آن قدر زیاد و تأمین‌کننده نیست که کسی به صورت تخصصی کار کند. وقتی برای مثال در طول یک سال، کلاً سه کتاب شعر نوجوان در کل کشور چاپ می‌شود، چه توقعی می‌توان داشت؟

رحیمی‌زاده: من در ورکشاپی همراه پاتریک بنسون بودم. او به کتابی که از من چاپ شده بود، نگاه کرد و پرسید: «این کتاب را در چه مدتی تصویرسازی کردی؟ گفتم: چهل و پنج روز. (واقعیتش یک ماه بود، ولی رویم نشد به او بگویم!) او خیلی تعجب کرد و گفت: چه جالب! اگر کتابی مثل این به من بدهند شش ماه طول می‌کشد تا تمام شود و ناشر باید در این مدت مرا تأمین و حمایت کند.

● به نظر تان چنین شرایطی در ایران غیر قابل دسترس نیست؟
رحیمی‌زاده: وقتی می‌بینید در کشورهای دیگر مخاطب با تصویرگری ارتباط می‌گیرد و از نظر کیفی سطح کار بالاست، دلیلش همین چیزهاست.

شفیعی: بارها شده که از من سؤال کرده‌اند: در کشور شما خیلی به تصویرگری اهمیت می‌دهند؟ و من جواب داده‌ام: تقریباً می‌توانم بگویم اهمیتی نمی‌دهند، تازه دشمنی هم می‌کنند!

● منظور تان از دشمنی دقیقاً چیست؟



رحیمی زاده: یعنی شرایطی را که باید فراهم نمی‌کنند!
شفیعی: همین که یک ناشر دولتی تصمیم می‌گیرد با تصویرگر حرفه‌ای کار نکند، یعنی دشمنی کردن. همین که بینال را راه نمی‌اندازند، یعنی دشمنی کردن.
رحیمی زاده: همین که حقوق اصلی‌اش را بهش نمی‌دهند، یعنی دشمنی کردن.

حدادی: بچه‌های تصویرگر می‌خواستند برای بیمه‌کردن خودشان اقدام کنند، جواب مسئولان این بود: باید نمایشگاه برگزار کرده باشید! در حالی که تصویرگری هیچ ربطی به برگزاری نمایشگاه ندارد.

رحیمی زاده: چرا وقتی طبق قانون نباید از کار هنری مالیات کسر شود، این اتفاق می‌افتد؟ می‌روی وزارت ارشاد و می‌بینی تو را به عنوان یک تصویرگر به رسمیت نمی‌شناسند و نمونه‌کارت را که کتاب چاپ شده هم هست، قبول ندارند. باید حتماً چند نفر معرفی داشته باشی تا ثابت شود تصویرگر هستی!

شفیعی: ببینید در حوزه‌های دیگر مثل ورزش و علم چه قدر هزینه می‌شود و اگر جایزه جهانی بگیرند، چه قدر در بوق و کرنا می‌کنند! تازه اگر در حد جایزه‌های تصویرگری ما باشد که نیست! باور کنید جایزه‌هایی که بعضی از تصویرگران ایرانی گرفته‌اند، در حد المپیک است! جایزه به خودی خود مهم است. ولی این که در کشورهای خارجی تأثیر دارد و در ما نه، دلیلش این است که آن‌ها جریان دارند و ما نه!

حدادی: مثلاً وقتی درنوما برنده می‌شویم، وزارت ارشاد می‌گوید: نفری چهارصد هزار تومان به عنوان جایزه بهتان می‌دهیم. دو ماه بعد می‌گویند: دویست هزار تومان بهتان می‌دهیم. آخرش هم می‌گویند شاید هفته کتاب این مبلغ را بهتان بدهیم!

● **خب، از حرف‌هایتان این طور استنباط می‌شود که وضعیت تصویرگران و تصویرگری کودک و نوجوان امیدوارکننده نیست. عکس‌العمل و برنامه شما برای ادامه کار در چنین فضایی چیست؟ به نظر تان آیا باید کنار نشست و هیچ کاری نکرد؟ هیچ حرفی نباید زد و جلسه‌ای نباید گذاشت؟ به عنوان حرف آخر، راهی که شما انتخاب می‌کنید و راه‌حلی که به آن رسیده‌اید، چیست؟**

شفیعی: راستش من به هیچ چیز فکر نمی‌کنم. بعضی وقت‌ها می‌روم کارگاه و می‌دانم که باید مثلاً فلان جای تابلو را قرمز بکنم، ولی نمی‌کنم. به جایش می‌روم می‌خواهم. برای این که می‌بینم تغییر وضعیت من، کمکی به وضعیت کلی نمی‌کند. عکس‌العمل من به زبان ساده، واکنش منفی است! گاهی دلم می‌خواهد کاری بکنم و ناشری هم پیدا می‌شود که مثل خودم دیوانه باشد و در نهایت کاری از من بیرون می‌آید. دست آخر به این نتیجه رسیده‌ام که اگر سیستم نخواهد که ظاهرأ نمی‌خواهد! - کاری نمی‌توان از پیش بُرد. اگر دولت کمک کند، طبیعی است که من هم بار بیشتری خواهم داد؛ ولی اگر کمک نکند، میوه‌هایی که کوچک‌تر و مجاله‌تر می‌شود. الآن که با شما حرف می‌زنم، چهل و یکی - دو سالم است و بعید نبوده که تا به حال سگته کرده و مرده باشم!

حدادی: من هم دو سال گذشته را با شور و شوق در انجمن تصویرگران کودک و نوجوان گذراندم. هدفمان این بود که هم از دولت حمایت بگیریم، هم از اعضا؛ و عاقبت از هیچ‌کدام حمایت ندیدیم. فقط توهین شنیدیم، عدم همکاری دیدیم، توقع دیدیم و در نهایت خستگی به تمنان ماند! من الآن به جایی رسیده‌ام که نه تنها خیلی وقت است کاری نکرده‌ام، که هوس کار کردن هم به سرم نزده!

رحیمی زاده: می‌دانید، آدم انتظار دارد نیروهایی که نخیه و کار آموخته‌اند، زمینه برای فعالیتشان فراهم شود. ولی این اتفاق نمی‌افتد و نیروها هرز می‌روند. پس از چندین سال کار کردن در چنین شرایطی، نتیجه‌ای جز سرخوردگی و خستگی نصیبمان نمی‌شود و باعث انزوا و گوشه‌گیری تصویرگران می‌شود. این امر را حتی در وضعیت آموزش دانشگاه‌های هنر هم مشاهده می‌کنیم. نبود تصویرگران حرفه‌ای و متخصص در آموزش دروس تصویرسازی دانشگاه‌ها، چه نتایجی را به بار می‌آورد؟ مثلاً خود من چرا باید پس از سال‌ها تدریس و کسب جوایز متعدد، هنوز به عنوان مدرس پاره‌وقت در دانشگاه تدریس کنم؟!

شفیعی: به حال خود به حال خود. هنرمندان را به حال خودش بگذارد و کاری به کارشان نداشته باشد. در واقع به این نتیجه رسید که اگر دست هنرمند را نمی‌گیریم، پایش را نیندیم. حالا ببینید نتیجه این سیاست چه شده؟ تازه، آن‌ها خودشان اعتقاد دارند که دولت کمکی به هنرمندان نمی‌کند؛ با این که می‌بینید به خیلی‌ها تا سال‌ها آتلیه‌های مجانی و کلی امکانات دیگر می‌دهند. اما در کشور ما دولت در همه رشته‌ها بزرگ‌ترین رقیب مردم می‌شود! چرا برای جشنواره براتیسلاوا کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان باید شرکت‌کننده معرفی کند؟ چرا باید شرکت صبا برای تلویزیون انیمیشن انتخاب کند؟ صبا خودش تولیدکننده است؛ خب معلوم است که کار من هنرمند را نمی‌گیرد و کار خودش را می‌دهد به تلویزیون! من برای کانون انیمیشنی تهیه کردم که در بیست جشنواره خارجی شرکت داده شد. با وجود چنین استقبالی، حالا حاضر نیست انیمیشن دیگری از من قبول کند. همه حرف من این است که مگر چند آدم دیوانه مثل من در این کشور هست که بخواهد کار کند؟!